

## گفتار چهاردهم

### ظهور جواهر معانی از معدن انسانی

در آثار بهائی این نکته مورد تأکید قرار گرفته که حق از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری رسولی فرستاده و به عبارت روشن تر با هر بهار روحانی که به ظهور پیامبری در جهان آغاز می شود، بذره‌های استعداد و قابلیت که در جان‌ها و دل‌ها و اندیشه‌ها مکنون بوده، رشد و نمو می کنند و از عالم خفا به عرصه‌ی ظهور و بروز می آیند و در نتیجه در راه تکامل معنوی بشریت، گامی فراتر برداشته می شود.

حضرت بهاءالله درباره‌ی مأموریت خود در این عالم به کمال صراحت می فرماید که: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند»<sup>۱</sup>.

در موضع دیگر تذکار داده‌اند که: «حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده. حق از برای ظهور کنوز مودوعه در نفوس آمده»<sup>۲</sup>.

هم آن حضرت فرموده‌اند: «انسان به مثابه‌ی معدن که دارای احجار کریمه است، مشاهده می شود. به تربیت، جواهر اخلاق روحانیه و اعمال طیبه از او به عرصه‌ی ظهور آید». آن چه می توان به عنوان بشارت بزرگ در این ظهور مکرّم عنوان کرد، این است که اگر در ظهورات قبل بر روی پاره‌ای از فضایل اخلاقی و استعدادات روحانی تأکید شده، چون تبعیت از قانون در ظهور موسوی و شفقت و محبت به هم‌نوع در ظهور عیسوی و برادری و برابری و انفاق نسبت به ضعفا و فقرا در شریعت اسلام، اما در ظهور حضرت بهاءالله همه‌ی فضایل بشری است که باید در حیات و رفتار مردم جلوه‌گر شود و علاوه بر

<sup>۱</sup> اخلاق بهائی، ص ۱۴

<sup>۲</sup> پیام آسمانی ۲، ص ۳۵۹

این، استعدادات بالقوه‌ای که در وجود آدمیان نهفته و مخزون بوده، چون جواهر معانی از معدن انسانی استخراج شود و به عرصه‌ی شهود آید و جهان را بهره مند کند.

گفته‌ایم که در کتب مقدسه‌ی پیشین این بشارت به طور ضمنی داده شده که با ظهور موعود امم، آن چه در کنه عالم وجود نهفته بود، برملا و آشکار می‌شود و نیز علم و معرفت آدمیان به کمال خود می‌رسد و فی‌المثل به موجب حدیثی که شیعیان نقل می‌کنند، آن چه قبل از ظهور قائم به منصفی ظهور رسیده، فقط معادل دو حرف از ۲۷ حرف الفبا بوده است، اما چون قائم ظاهر شود، معادل ۲۵ حرف باقی مانده را از علوم و معارف در جهان پدیدار خواهد کرد.

در قرآن مجید در وصف یوم موعود آمده است که یوم تبلی السرائر (سوره‌ی ۸۶ آیه‌ی ۹) و مفسران گویند که مراد از سرائر مکنونات قلوب از عقاید و نیات و غیر آن است. البته از همین آیه می‌توان این مطلب را هم استنباط کرد که جواهر مودوعه از قوی و استعدادات هم در روز موعود نمودار می‌شود.

حضرت بهاء‌الله در آثار خود در موارد متعدد یادآور شده‌اند که با ظهور حضرتش استعدادات پنهانی جلوه و بروز خواهند یافت و کمالات انسانی به تمامیت رشد و نمو خویش خواهند رسید. چند بیان مبارک در این جا به مناسبت نقل می‌شود:

«امروز روزی است بزرگ و مبارک. آن چه در انسان مستور بوده، امروز ظاهر شده و می‌شود»<sup>۱</sup>.

«امروز روزی است [که] آن چه در قلوب نفوس مستور است، ظاهر و آشکار [می] شود»<sup>۲</sup>.

در آثار بهائی تشبیه مراحل رشد و نمای جامعه‌ی بشری به تحولات یک درخت که در پرتو سلسله‌ی ظهورات الهی می‌روید و می‌شکوفد و بر می‌دهد، به فراوانی آمده است. درخت انسانیت در طی ظهورات گذشته متدرجاً رشد کرد و سر بلند نمود و شاخه و

<sup>۱</sup> مجموعه‌ی الواح مبارکه، ص ۴۰۰

<sup>۲</sup> همان مجموعه، ص ۲۸۰

برگ بر آورد و بعد به شکوفه آراسته شد. تقدیر چنین است که در ظهور حضرت بهاء الله این درخت به ثمر بنشیند و بدین ترتیب مرحله‌ی بلوغ عالم انسانی تحقق پذیرد.

حضرت بهاء الله در این مورد فرموده‌اند: «حال ارض حامله مشهود. زود است که به اثمار منیع و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنّیه مشاهده شود» و در سوره‌ی هیکل آمده: «قد هبت لواقح الفضل علی الاشیاء وحمل کل شیء علی ما هو علیه... قد حملت الاشجار بالاثمار البدیعه و البحور باللئالی المنیره و الانسان بالمعانی و العرفان و الاکوان بتجلیات الرحمن و الارض بما لا یطّلع به احد الا الحق علام الغیوب. سوف یضعن کل حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الذی احاط الاشیاء کلها عما ظهر و عما هو المکنون»<sup>۱</sup>.

چون وعده‌ی استخراج جواهر معانی از معدن انسانی به حدی که در همه‌ی ادوار سابقه به آن وسعت و عظمت دیده نشده، مربوط به این ظهور مبارک است، باید یادآور شویم که با ظهور حضرت بهاء الله بود که ناگهان علمی چون روانشناسی و پداگوژی و دیگر علوم انسانی که در گذشته به صورتی عملی و تجربی، ولی بدون مبانی استوار علمی وجود داشتند، اهمیت و پیشرفت فوق العاده‌ای حاصل کردند و بدان جا رسیدند که اکنون رسیده‌اند.

فی الحقیقه اگر به تاریخ علمی چون روانشناسی و تعلیم و تربیت نگاه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که ترقیات و تحولات عمده‌ی این علوم از حدود نیمه‌ی قرن نوزدهم، یعنی مقارن ظهور جدید آغاز شد و از طریق این علوم راه برای کشف و بهره‌برداری از استعدادات شگرفی که در وجود آدمیان مستتر است، هموار گردید.

مناسب است، این نکته یادآوری شود که در مجامع یونسکو مکرراً گفته شده و می‌شود که در تمدن‌های گذشته تنها حدود ده درصد از قابلیت و استعدادات مغز انسان،

<sup>۱</sup> ترجمه‌ی مضمون: نسیم‌های باردارکننده‌ی فضل الهی بر همه‌ی اشیاء وزید و همه اشیاء به آن چه در ذات خود داشت، حامل شد. اشجار به میوه‌های بدیع بارور شدند و دریا به مرواریدهای درخشان و انسان به معانی و عرفان و عوالم هستی به تجلیات رحمن آبیستن شد و زمین به آن چه جز خدای آگاه بر غیب، کسی از آن مطلع نیست، بارور گشت. زود است که همه بار خود را بر زمین خواهند نهاد. خدایی که فرستنده‌ی این فضل است که همه‌ی اشیاء را از آشکار و پنهان احاطه کرده، ستوده و گرمی باد.

یعنی قوه‌ی متفکره‌ی آدمیان مورد بهره‌برداری قرار گرفته و برعهده‌ی آینده است که بقیه‌ی نیروهای نهفته در وجود آدمیان را آشکار و شکفته کند.

از جمله تحولاتی که به دنبال ظهور جدید در عالم علم به وقوع پیوست، ظهور روانشناسی علمی بود که پیش از آن بیشتر رنگ فلسفی داشت.

هرچند سابقه‌ی پسیکوفیزیک، یعنی رابطه‌ی میان محرکات خارجی و عکس العمل‌های بدنی به کارهای ارنست وبر (۱۷۹۵-۱۸۷۸) و گوستاو فشنر (۱۸۰۱-۱۸۸۷) برمی‌گردد، اما این ویلهم ووندت آلمانی (۱۸۳۲-۱۹۲۰) بود که اولین آزمایشگاه روانشناسی تجربی را در سال ۱۸۷۹ در لایپزیک آلمان تأسیس کرد. ووندت ضمناً از پیشروان روانشناسی اجتماعی بود. او سعی کرد که پدیده‌های ذهنی را به اجزاء آن منقسم کند و عناصر ساده‌ی ترکیب‌کننده چون حس، احساسات، صور ذهنی را از آن بیرون کشد.

ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰) مؤلف اصول روانشناسی را پیش کسوت دانشمندان روانشناسی در ممالک انگلوساکسن دانسته‌اند. او در عین حال طیب، فیلسوف و روانشناس بود. مانند برادر خود هنری جیمز نویسنده، وی سعی کرد که ذهنیت افراد را مورد بررسی قرار دهد.

اندازه‌گیری هوش به کارهای فرانسیس گالتون (۱۸۲۲-۱۹۱۱) برمی‌گردد. او بود که به مطالعه‌ی تفاوت‌ها میان افراد پرداخت و پرسش‌نامه‌های مورد استفاده در روانشناسی، یعنی تست‌ها را به وجود آورد. اما اول تست هوش را جامعه‌ی علمی مدیون آلفرد بینه (۱۸۵۷-۱۹۱۱) است.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۶۰ پنج مکتب مهم در روانشناسی پدیدار شدند. اول مکتب اصالت رفتار، دوم مکتب اصالت شکل یا مجموعه‌ها (گشتالت)، سوم پسیکانالیز یا تحلیل روانی که بنیادگذار آن فروید از سال ۱۸۹۶ به بعد بود، چهارم روانشناسی رشد و نمو که به بررسی رشد و نمو فکری، عاطفی و اخلاقی شخص از کودکی تا جوانی می‌پردازد و افرادی چون ژان پیاژه و اریک اریسون و امثال آنان در آن پژوهش کرده‌اند،

پنجم مکتب هومان‌یست یا انسان مدار که خصوصاً مدیون کارل راجرز C. Rogers (۱۹۰۲-۱۹۸۷) است یعنی روانشناسی بالینی امریکایی که می‌گفت، شخص یا شخصیت انسان وجودی است که پیوسته در تلاش تحقق خود Self Realization یعنی تحقق بخشیدن به نیروهای مودوعه در ذات خویش است. بر اثر مطالعات و تحقیقات او بود که روانشناسی جایگاهی محکم در دانشگاه‌ها پیدا کرد و در میان عامه‌ی مردم نیز رواج حاصل کرد و از آن نه فقط برای مشاوره‌ی فردی - خانوادگی، بلکه برای درمان استفاده شد.<sup>۱</sup>

به گفته‌ی ژان فرانسوا دورتیه در دهه‌ی هفتاد قرن بیستم بود که روانشناسی ادراک با استفاده از پیشرفت‌های علمی در زمینه انفرماسیون یا علم اطلاعات و نیز علم نوروها توسعه‌ی بسیار پیدا کرد و مکتب اصالت رفتار یا Behaviorisme را به عقب زد و اظهار داشت که پدیده‌ها یا واقعیت‌های روانی عبارت از استعدادات ذاتی هستند که به انسان اجازه می‌دهند، اطلاعات دریافت شده‌ی ذهن را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و از این طریق «استراتژی» های ذهنی ایجاد کند و مسائل را حل و فصل نماید.

از آن چه مذکور افتاد، مراد بیان این مطلب بود که فزون از ثلث قرن بعد از آغاز دیانت جدید، مطالعه‌ی علمی پدیده‌های روانی آغاز شد و بررسی فکر و فونکسیون‌های ادراکی در نزد انسان و نیز عواطف، انگیزه‌ها و خصوصیات شخصیت آدمی اجازه داد که بسیاری از آن چه در وجود آدمی مکنون بود، شناخته شود و ضمناً راه‌های تقویت قوای ذهنی و فکری مورد تحقیق و شناسایی قرار گیرد.

همراه با پیشرفت‌های علم روانشناسی و علوم مشتق از آن، چون روانشناسی اجتماعی و روانشناسی کلینیک و روان درمانی و غیر آن، تحولات عظیمی در علوم تربیتی هم روی داد که پرورش بیشتر و کاملتر استعدادات و قوای انسان را ممکن کرد.

از مهم‌ترین تحولات که بعد از ژان ژاک روسو (قرن هجدهم) بنیادگذار آموزش و پرورش مدرن، در نیمه‌ی قرن نوزدهم به بعد شاخص علوم تربیتی شد، این بود که منبذ شناخت جهان خاص کودک مطمح اصلی نظر باید باشد و توجه به این نکته حاصل آمد

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتاب علوم انسانی، منظره‌ی گشاده‌ی شناخت‌ها، به فرانسه، از ژان فرانسوا دورتیه ۱۹۹۸

که: روش‌ها و کوشش‌های تربیتی به جای آن که از خارج بر اطفال تحمیل شوند، باید با توجه به نیازها و امیال و امکانات پاسخ و بازتاب خود کودکان تنظیم گردند و به عبارت دیگر در فرد متربی است که باید ضوابط پرورش را جستجو کرد.

نکته‌ی دوم این که طفل را مینیاتور بزرگسالان تصور نباید کرد و افکار و اعمال او را بر اساس آن چه از بزرگسالان می‌دانیم، داوری نباید نمود.

نکته‌ی سوم آن که طفل را اگر مرکز و محور اصلی جریان تعلیم و تربیت بدانیم، در نتیجه نقش معلم و مربی دگرگون می‌شود. همان طور که مونته‌سوری Montessori گفته بود معلم از مقام مستند قدرت خود چشم می‌پوشد و خود را در دسترس متعلم قرار می‌دهد. توجه به طبیعت فعال کودک و متعلم یا متربی سبب شد که علمای تربیت به روش‌های فعال توجه کنند، چنان که دیوئی امریکایی (مرگش در سال ۱۹۵۲) از متدهای فعال و حتی فعالیت‌های حرفه‌ای در مدارس دفاع کرد و سلسنتین فرنه (Freinet) (مرگش در سال ۱۹۶۶) به جای پداگوژی مقتدرانه قدیم و پداگوژی رهاساز کسانی چون روسو، به ترویج روش‌های فعال پرداخت و از جمله با آوردن چاپخانه‌ی کوچکی در داخل مدرسه، امکان تهیه روزنامه‌ی مدرسه و حتی تهیه‌ی متون درسی را برای نوآموزان فراهم کرد. توجه به مراکز رغبت و توجه اطفال، پیشرفت مهم دیگری در کار تربیت بود.

از اُوید دکرولی طیب روانشناس بلژیکی (۱۸۷۱ - ۱۹۳۲) دو درس اساسی برای مریبان برجای ماند:

نخست آن که درک طفل از جهان، حالت مجموعی دارد و در نتیجه در تعلیم خواندن و نوشتن باید از روش‌های جامع یا ترکیبی، یعنی غیر تحلیلی استفاده کرد.

ثانی آن که مدرسه را باید طوری ترتیب داد که برای زندگی و از طریق تجربه زندگی باشد، یعنی تدریس و تعلیم بر روی مراکز رغبت و علاقه‌ی طفل تکیه زند، به عبارت دیگر بر روی آن چه در محیط طبیعی و اجتماعی کودک برای او جالب توجه است.  
Centres d'intérêt.

البته در اندیشه‌ی ما نیست که تاریخ علوم تربیتی را در این جا بازگو کنیم. تنها به ذکر چند نکته در ارتباط با عنوان این گفتار می‌پردازیم. از جمله این که چگونه روش‌های فعال، یعنی آموختن از راه عمل کردن، که در اروپا توسط فروبل، پستالوزی و مونتسوری و در امریکا به وسیله‌ی پارکر و دیوئی توصیه شده بود، عامل مؤثری در تقویت یادگیری اطفال و نوجوانان شد. احترام به شخصیت شاگرد، برقراری رابطه‌ی عاطفی میان شاگرد و معلم، مشارکت دادن شاگردان در جریان یا فرایند یادگیری یعنی خارج کردن آنان از حالت منفعل، تشویق اطفال به تحقیق شخصی برای کشف حقایق و تحصیل معلومات، بدون آنکه صرفاً پذیرنده و تکرار کننده‌ی آموخته‌های معلمان باشند، از پیشرفت‌هایی بود که در عرصه‌ی تعلیم و تربیت حاصل آمد و نتایج نیکویی به بار آورد.

استفاده از بازی‌های تربیتی، کاربرد پسیکودرام و سوسیودرام و روش‌های مشابه‌ی آنها نیز به جریان آموختن و قدرت تجزیه و تحلیل نزد شاگردان، مدد بسیار کرد و البته همه‌ی این ترقیات با توجه به مراحل رشد و نمای کودکان و نوجوانان بود که روانشناسی جدید مکشوف داشته بود، یعنی آموزش بر اساس شناخت درجه‌ی رشد متعلمان و شاگردان تنظیم شده و می‌شود.

اختراع کامپیوتر و به کار افتادن اینترنت که به یک اعتبار همه‌ی اطلاعات و معلومات جهان را در دسترس همگان قرار می‌دهد و این که کودکان از همان مدرسه‌ی ابتدایی با این تکنولوژی نوین آشنایی پیدا می‌کنند، بی‌گمان منشأ جهش بی‌سابقه‌ای در یادگیری و بروز و ظهور استعدادات آموزندگان چون قدرت تجزیه و تحلیل و نقد و تشخیص درست از نادرست خواهد شد که هنوز پیش‌بینی کامل آن در حال حاضر زود و نابهنگام است.

از جمله تحولاتی که در چند دهه‌ی اخیر روی داده هشیاری اولیای امور به ضرورت توجه مخصوص به اطفال و نوجوانان دارای هوش و استعداد استثنایی بوده و این جا و آن جا، مدارس تأسیس شده که مخصوص شاگردان پر استعداد یا پرهوش است و انگیزه‌ی تازه‌ای را برای ترقی بیشتر و اعتلای کاملتر در دسترس آنها قرار می‌دهد.

ضمناً ناگفته نماند که هرچند رقابت در مدارس فعلی نقشی در تشویق شاگردان به پیشروی بیشتر دارد، اما هستند مربیانی که با استفاده‌ی از تکنیک‌های نوین سعی دارند، رقابت شاگردان صورت معقول‌تری پیدا کند، یعنی شاگرد مستعد برای شخص خود هدف‌هایی برگزیند و میزان پیشرفت خود را منظم‌اً در مقایسه با آن هدف‌ها بسنجد و به عبارت دیگر با خود رقابت سالم داشته باشد و از خود پیش افتد.

این نکته را پنهان نباید کرد که در روانشناسی و تعلیم و تربیت نظر به عقل‌گرایی تمدن معاصر، توجه به ادراکات و آموختن بیش از عواطف و اراده و تخیل بوده است و مکاتبی که به عواطف پرداخته‌اند، چون پسیکانالیز فروید و مکتب آدلر و نظایر آن یا به جنبه و جلوه‌ای از هیجانات و عواطف و احساسات که از مقوله‌ی جنسی باشد، توجه مؤکد نموده‌اند و یا به عقده‌ی حقارت یا برتری که در بعضی افراد نهفته است، تأکید ورزیده‌اند و غالباً به انسان از بعدی واحد نگرسته و جامعیت وجود او را کمتر مورد اعتنا قرار داده‌اند. به قول ژان فرانسوا دورتیه: «زندگی عاطفی انسان چیزی است که شاید از همه چیز نزد آدمی اهمیتش بیشتر است و معدلک امری است که ما کمتر از آن سر در می‌آوریم»<sup>۱</sup>

هستند کسانی که به شمارش و طبقه‌بندی انگیزه‌ها Motivations یعنی نیازهایی که محرکات رفتار انسان محسوب می‌شوند، پرداخته‌اند، چون هنری موری Murray آمریکایی که سخن از گرسنگی، میل جنسی، نیاز به جذابیت، پرخاشگری، جستجوی سلطه و غلبه، میل استقلال و مانند آن و بالأخره میل تحقق خود به مفهوم میل آن که شخص کارها را به بهترین وجه و سریع‌ترین صورت به انجام و اتمام برساند، به میان آورده و یا آبرام ماسلو Maslow (۱۹۰۸ - ۱۹۷۰) که از هرم نیازها گفتگو کرده، هرمی که در سطح پایین آن نیاز به باقی ماندن فرد و احتراز از درد و مانند آن قرار دارد و بعد نیاز به امنیت مطرح می‌شود و بعد نیازهای اجتماعی می‌آید، چون دلبستگی و مهر و عشق به دیگران و وقتی این نیازها ارضاء شد، آن وقت انسان به دنبال نیازهای شریف‌تر می‌رود که از جمله

---

<sup>۱</sup> همان کتاب، ص ۱۳۳

نیاز به داشتن حرمت و حیثیت در جامعه و نیاز به کسب معرفت باشد و در رأس هرم نیز نیاز به تحقق خود یا شکوفندگی کامل شخص قرار گرفته است.

اما باید اذعان کرد که طبقه بندی انگیزه‌ها و نیازها به معنی تعمق کامل و کافی در حیات عاطفی انسان نیست. چنان که طبقه بندی هیجان‌ها مانند ترس، شعف، خشم، نفرت، تعجب، اندوه و بحث از روابط هیجان‌ها (انفعالات) با وضع جسمی و عکس العمل‌های بدنی، معمای حیات عاطفی را ناگشوده باقی می‌گذارد و متأسفانه نیاز به خدا به عنوان وجود مطلق و کامل یا نیاز دینی که نزد همه‌ی افراد بشر، ولو خود به آن شاعر نباشند، وجود دارد، در بیشتر مطالعات علما مطرح نشده و مسلماً نمی‌توان این نیاز دینی را به آن چه بعضی میل به خیال پردازی و افسانه سازی خوانده‌اند، تحویل و تقلیل داد. تنها در سال‌های اخیر است که تأثیر و اهمیت اعتقاد و اعتماد به مبدأ غیبی و اثر دعا و مناجات در شفای بیماران در عرصه‌ی پزشکی مورد توجه علما قرار گرفته و به طور ضمنی فایده و ضرورت چنین اعتقادی تأیید شده است.

باید خوشوقت بود که در میان هفت جریان عمده که محقق‌ی چون ایو برتراند Ives Bertrand در بحث از تئوری‌های تربیتی تشخیص داده، یکی از جریان‌ها همان تئوری‌های معطوف به روحانیت است. مانند آرای هرمن، فوتیناس Fotinas و مازلو (ماسلو)، لئونارد، فرگوسن، کریشنا مورتی و باریه که بر روی ارزش‌های معنوی و روحانی تأکید می‌کنند و برآنند که آدمی باید به مدد تعلیم و تربیت از قیود مادی رها شود و به افق‌های والای معنویت راه یابد. انسان باید با خدایی که در وجود او و در همه‌ی جهان هستی حاضر است، ارتباط برقرار کند و از طریق شهود باطنی به آن ماهیت الهی و روحانی که باید راهنمای زندگی او شود، دست یابد.

به موضوع اصلی خود بازگردیم، یعنی توضیح درباره‌ی این که چگونه با ظهور جدید از نیمه‌ی قرن نوزدهم موجباتی فراهم آمد که جواهر معانی از معدن انسانی کشف و استخراج شود. یک نگاه مجمل به اکتشافات و اختراعاتی که در طی ۱۵۰ سال اخیر روی

داده، ثابت می‌کند که در این مدت آن چه از معدن فکر و تخیل انسان به ظهور و بروز رسیده، هرگز در تمام تاریخ گذشته‌ی جهان سابقه نداشته.

بدون تردید تعداد علمایی که در همین زمان کنونی در عصر ما زندگی می‌کنند، از مجموع همه‌ی علمایی که از بدو تاریخ تا قرن نوزدهم ظاهر شده‌اند، بیشترند و اثر آنها فزون‌تر. اکتشافات و اختراعاتی چون نیروی بخار و برق، راه‌آهن، اتومبیل، طیاره، تلگراف، رادیو، تلویزیون و صدها موارد مشابه تا استفاده از نیروی اتم و سفر به کرات و فرستادن موشک به مریخ و کامپیوتر و اینترنت و دیگر تحولات تکنولوژی به راستی همه موجب حیرت و شگفتی هستند و هرگز تاریخ بشری به یکی از این دستاوردها موفق نشده بود که امروز شده است.

در آثار حضرت بهاء‌الله عباراتی هست که از نیرو گرفتن قوه‌ی خلاقیت انسان در عصر جدید حکایت می‌کند. از جمله این عبارات: «امروز سید روزها و سلطان ایام است، بصر ایام است، بلکه بصر عالم به آن روشن. عالم زمان به ساعتی از ساعاتش معادله ننماید» و یا: «یوم، یومی است که می‌فرماید، یا بنی‌انها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر» و نیز: «آن چه در این ظهور ارفع اعلی ظاهر شده، در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد» و همچنین: «درین عصر روحی بدیع سبب حرکت ملل جهان گشته که تا کنون احدی پی به علت آن نبرده و سبب آن را نشناخته است» (ترجمه) و یا «هم‌چو مدانید که ظهور حق مخصوص است به اظهار معارف ظاهره و تغیر احکام ثابته بین بریه، بلکه در حین ظهور، کل اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد و به اقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر می‌شود» و بالأخره: «ربیع اشجار ظاهره، در هر سنه ظاهر و مشهود، ولکن ربیع اشجار انسانی، ایام ظهور حق جل جلاله بوده. اگر در این ربیع الهی سدره‌های وجود به اثمار مذکوره مزین شوند، البته انوار آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستریح در ظل حضرت مقصود مشاهده کنند».

این تشبیه ظهور به بهار در آثار بهائی تکرار می‌شود و گویای این حقیقت است که با ظهور مظاهر الهی، دوره‌ی تمدنی تازه در تاریخ آغاز می‌شود و استعدادات خفیه و نهفته ناگهان بروز و ظهور پیدا می‌کند و منشأ ترقیات مهم در علم و همه‌ی شؤون حیات انسانی می‌گردد و فی‌الحقیقه با ظهور دو امر بایی و بهائی دنیا وارد چنین مرحله‌ای از جهش و خلاقیت شده که به راستی بی‌سابقه و بی‌عدیل است.

حضرت عبدالبهاء در همین مورد می‌فرمایند (ترجمه): «چون ندای الهی بلند شد، در هیکل انسان حیاتی تازه پدید آمد و در عالم امکان روحی بدیع دمیده شد. این است که امروز جهان هیجان یافت و جان و وجدان نفوس به جنبش آمده است و چندی نمی‌گذرد که آثار این حیات جدید پدیدار شود و خفتگان را بیدار نماید».

در خطابه‌ای که حضرت عبدالبهاء در ماه جولای سال ۱۹۱۲ در بروکلین امریکا ایراد کردند، پیروزی‌های این عصر جدید را چنین تشریح فرموده‌اند: «این قرن سلطان قرون است، این عصر آینه‌ی جمع اعصار است، آن چه در قرون اولی بود، صور جمیع در این آینه آشکار است و از آن گذشته، نفس این قرن کمالات خاصه دارد، اکتشافات عظیمه دارد، صنایع بدیعه دارد، تأسیسات عجیبه دارد، علوم غریبه دارد و از جمیع جهات در نهایت کمال جلوه نموده و خواهد نمود... در این قرن، فضایل قرون قدیمه و فضایل قرون جدیده موجود. لهذا این قرن جامع قرون و ممتاز از جمیع است و سلطان قرون است و آفتاب جمیع اعصار است... و چون ما در این قرن هستیم به شکرانه‌ی این مواهب باید قیام بر اعمالی کنیم که سزاوار این قرن است. مثلاً چون انسان به بلوغ برسد، باید احوال و اطواری داشته باشد که سزاوار سن بلوغ است... باید ما به آن چه سزاوار این قرن است، رفتار نماییم، چه که امکان به درجه‌ی بلوغ رسیده».

در دنباله‌ی آن، حضرت عبدالبهاء جامعه را دعوت می‌فرمایند که به ترقی مادی اکتفا نکند، در جهت روحانی نیز ترقی نماید تا سعادت دنیویه و سعادت ملکوتیه هر دو حاصل شود. نتیجه‌ی کلام آن حضرت این می‌شود که باید قوه‌ی کشف حقایق روحانی هم به موازات قوه‌ی کشف حقایق مادی به حرکت افتد تا حقیقت انسانی در نهایت کمال

جلوه‌گر شود و این است صلایی که قرن بیست و یکم به انسان امروز درمی‌دهد، یعنی رشد استعدادات روحانی و اخلاقی در خود که در نتیجه دنیای آشفته امروز به تعادل بازگردد. سن بلوغ یا Maturity که مورد نظر حضرت عبدالبهاء است، سنی است که در آن قاعدهٔ آدمی بر همه‌ی قوای ذهنی و عاطفی خود تسلط دارد و روش و رفتاری که اتخاذ می‌کند، معقول و متعادل است. خویشتن داری و غلبه بر هیجانات آنی نااندیشیده از لوازم بلوغ و پختگی است. علی‌هذا معنی حقیقی بلوغ آن است که انسان دیگر موجودی یک بُعدی و منحصرأ تابع غرایز طبیعی یا منافع مادی و کشش‌های جسمانی نباشد. ابعاد دیگر انسانیت هم در او متعادلأ رشد و نما کند و این است ندایی که آن حضرت به عالم انسانیت می‌دهند که: «باید ما به آن چه سزاوار این قرن است، رفتار نماییم».

ظهور حضرت بهاء‌الله که هدف عمده‌اش تحقق یگانگی عالم انسانی بوده و هست، مقتضی آن بود که در عرصه‌ی عالم هم وحدت اصلی و بنیادی نوع بشر در عین تنوع و تکثر فرهنگ‌ها و شیوه‌های زندگی او به ثبوت رسد و این مطلبی بود که پیشرفت‌های علمی چون اتنولوژی (قوم‌شناسی) و مردم‌شناسی از یک طرف و دانش‌هایی مانند بیولوژی یا زیست‌شناسی از طرف دیگر ثابت و مبرهن کرد.

مردم‌شناسی هرچند به عنوان یک دانش انسانی در قرن هجدهم متولد شد و در قرن نوزدهم و بیستم رشد و نمایی فوق‌العاده حاصل کرد، اما ریشه‌اش در قرون وسطی و در نوزایی تمدن غرب یعنی رنسانس باز یافته می‌شود که در آن هنوز بخشی از جامعه‌ی انسانی را به چشم «وحشی» نگاه می‌کردند.

در قرن نوزدهم و همراه با ظهور حضرت بهاء‌الله بود که شناخت سرزمین‌های جدیدی در افریقا، امریکای شمالی و جنوبی، در جزایر اقیانوس آرام و در استرالیا راه را بر شناسایی فرهنگ‌های بومی هموار کرد و دانشمندی انگلیسی چون ادوارد تیلور (مرگش در سال ۱۹۱۷) مجموعه‌ی عظیمی از فنون، روش‌های زندگی، آداب و عادات و اعتقادات همه‌ی اقوام بدوی و سنتی را گردآورد و به تحلیل و تفسیر آنها پرداخت.

برخلاف نظر کسانی که می‌گفتند که جامعه‌های ابتدایی و بومی نمودار انسان در مرحله‌ی سقوط و انحطاط هستند، تیلور ثابت کرد که استمرار و تداوم میان جامعه‌های ابتدایی و بومی و جامعه‌ها در پیشرفته‌ترین مراحل تکامل تمدنی وجود دارد. او بود که برای نخستین بار در علم «وحدت روانی و درونی عالم بشری» را به ثبوت رساند و معلوم داشت که به هر کجا رویم و زیر هر آسمانی بنگریم، آدم‌ها فرهنگ‌های قابل مقایسه و مشابهی را به وجود آورده‌اند، مرکب از زبان، قوانین و مقررات، تکنیک‌ها، اسطوره‌ها و غیر آن حتی مشابهت‌های حیرت‌آوری مثلاً در میان اسطوره‌های افریقا و آسیا و آمریکا می‌توان پیدا کرد. در همه جا مردم معتقد به وجود روحی مجزی از بدن بوده‌اند و در هر کجا که تحقیق کنیم، به اعتقاد بقای روح بعد از مرگ تن برخورد می‌کنیم.

لوئیس مورگان (مرگش در سال ۱۸۸۱) که او هم پدر علم مردم‌شناسی مدرن دانسته شده (اصلاً امریکایی و حقوق دان) به این نتیجه رسید که تکیه گاه اصلی سازمان زندگی در جوامع ابتدایی، روابط خویشاوندی به معنای وسیع کلمه است و از این بابت، همه‌ی نظام‌های اجتماعی در سراسر عالم قابل مقایسه با یکدیگرند.

علمایی چون فرانتس بواس Boas امریکایی که خود شاگردان نام‌آوری نظیر کروبر و لیتون را پرورش داد (مرگش در سال ۱۹۴۲) از مطالعات خود این نتیجه را گرفت که در تعیین رفتارها و رویکردهای آدمی، عنصر فرهنگ بیشتر از عنصر بیولوژی (عوامل حیاتی و موروثی) مؤثر است. بعد از او علمایی چون لیتون، کاردینز، روت بندیکت و مارگارت مید ثابت کردند که آن چه شخصیت اساسی فردی در جامعه‌ای را می‌سازد، همان فرهنگ و تعلیم و تربیت است. پس این که در قدیم به نابرابری ذاتی آدم‌ها حکم می‌کردند، درست نبوده، چه آدمیان در درجه‌ی اول ساخته و پرداخته‌ی محیط فرهنگی و شرایط تربیتی خود هستند.

منظور از آن چه مذکور آمد، این است که از نیمه‌ی قرن نوزدهم علوم انسانی چون روانشناسی و قوم‌شناسی در حقیقت زمینه ساز این فلسفه‌ی نوین شدند که در همه‌ی عالم، آدم‌ها اساساً و اصولاً یکی هستند و این شرایط فرهنگی و تربیتی است که آنها را چنان

می‌کند که هستند و در نتیجه اعتقاد به اختلاف بنیادی و تفاوت ذاتی تغییر ناپذیر میان آدمیان منطق محکمی ندارد.

علی‌هذا علوم انسانی به آن چه حضرت بهاء‌الله در دهه‌های شصت تا نود قرن نوزدهم اعلام فرمودند، رسید. یعنی این که آدمیان همه بار یک دارند و برگ یک شاخسار و فقط تربیت است که جواهر معانی را از معدن انسانی بیرون می‌آورد و یا مهمل و معطل باقی می‌گذارد و می‌گذرد.